



نامه‌های تاریخی و سیاسی

سید جمال الدین اسدآبادی

با

پیشگفتاری از محقق دانشمند
استاد محمد محیط طباطبائی

چاپ سوم

با

تجدیدنظر و اضافات
و چند مقاله از عمید

مقدمه و گردآوری
ابوالحسن جمالی اسدآبادی

BP80

1444

1981



وابسته به مؤسسه انتشارات امیرکبیر

لامه‌های سید جمال الدین اسدآبادی
مردآوری ابوالحسن جمالی اسدآبادی

چاپ اول: ۱۳۴۹

چاپ دوم: ۱۳۵۴

چاپ سوم: ۱۳۶۰

چاپ: چاپخانه بهمن، تهران

حق چاپ محفوظ است

فهرست مندرجات

۵	سیدجمال الدین اسدآبادی به قلم استاد محمد محیط طباطبائی
۱۲	پیشگفتار
۱۷	نামه ها
۱۸	نامه سیدجمال الدین به ناصرالدین شاه
۲۳	سلطنت و استیلای خوف و وحشت در ایران
۲۵	شیخ جمال الدین
۲۶	عین نامه سیدجمال الدین به ملکه ویکتوریا و ...
	ترجمه نامه تاریخی سیدجمال الدین به مرحوم حاج میرزا
۴۶	حسن شیرازی
۵۲	ترجمه نامه معروف (حملة القرآن)
	یکی از دو پیام چاپ شده سید جمال الدین به علمای
۶۰	شیعه برای خلع ناصرالدین شاه
۶۵	نامه سیدجمال الدین راجع به اوضاع عمومی ایران
۷۲	آخرین نامه از زندان طلائع با بعالی
۷۷	گفتاری چند از عقیده مورخین و منتقدین
	پیام محمد داود در رئیس جمهور پیشین افغانستان در مجلس
۹۹	بزرگداشت سیدجمال الدین اسدآبادی
۱۰۱	پیام محمد انور السادات رئیس جمهور جمهوری عربی مصر
۱۰۴	پیام احمد حسن البکر
	اسناد و مدارکی که عناد و مراقبت مستمر دولت انگلیس را
۱۱۰	بیت به سید نشان می دهد
۱۲۵	نشمنده گرامی آقای مشیری

۱۲۹	سخن ما یا بد اندیشان
۱۳۴	ترجمه دو مقاله عربی از سید
۱۴۲	ترجمه مقاله دوم سید جمال الدین
۱۵۳	شرح حال اکهوریان باشوکت و شأن
۱۷۹	طفل و ضیغ
۲۰۰	فلسفه وحدت جنسیت و حقیقت اتحاد لغت
۲۱۳	لکچر در تعلیم و تعلم
۲۲۳	سر
۲۲۴	شجره نامه خاندان سید

مثال: جامع و جالب زیر که به کلمه دانشمند محقق آقای سید محمد
سید طباطبائی تحت عنوان تحقیق اقتصاد در روزنامه آفتاب
تهران شماره ۱۶۰۷ مورخه ۲۲ اسفند ۱۳۲۸ مطابق ۲۲ رجب
۱۳۷۰ چاپ و منتشر شده، عیناً در اینجا نقل می‌شود:

سید جمال الدین اسدآبادی

سال گذشته به مناسبت تصادف با شعبه‌ی سال‌وفات سید جمال الدین اسدآبادی،
در کشور لبنان از طرف نویسندگان کشورهای عربی مراسمی ساده برگزار شد که
در نوع خود خالی از اهمیت نبود، ضمناً کمیسیون مأمور شد که با همکاری
نمایندگان کشورهای علاقه‌مند دیگر ملاحظات مجلس یادبرد دیگری را در مقام
رسمی پس از سال ۱۹۵۶ که مصادف با شعبه‌ی سال شصتی وفات اوست فراهم
آورد.

این مرد بزرگ که بدون شک بر خاسته کشور ماست در تحول اوضاع
ادبی و اجتماعی و سیاسی کشورهای خارجه میانه نفوذ مستقیم داشته و سر رشته
تعالی اصلاحات و تحولات اجتماعی این ناحیه با انگار و اعمال او پیوستگی
پیدا می‌کند.

به بیان اندازه که سید جمال الدین در زمان خود از نظر عقلی و روحی
ترانا بوده بر شماره بدخراشان و بداندیشان و طرزی که آنان برای مبارزه با
نفوذ انگار و تحریک شخصیت او اختیار می‌کردند افزوده می‌شد. او به هر جا
می‌رفت و به هر کاری دست می‌زد موجبات پریطانی و آوارگی او را به شکل

فراهم می آوردند.

در آغاز عمر او را با پدرش ناگزیر از ترك اسداباد و اقامت در قزوین کرده بودند همانطور که در عهد کهنوت وی را از مصر به جرم تخریب روح و فکر جوانان به ایران تبعید می کردند و پیش از آن در عهد عثمانی مشایخ را بر هید یک خطابه فلسفی او که چیزی جز تکرار نظریه حکمای اسلام در تفسیر کار یا صنعت نبود بر می انگیزتند، در حیدرآباد دکن سالار جنگ صدر اعظم نظام را به اخراج مؤدبانه او وادار می ساختند، در پاریس با انواع دسایس و وسایل بطول انتشار روزنامه سیاسی او را می گرفتند، در لندن پس از استکشاف نیت او درباره قضایای خاور میانه برای مسافرت او به اسلامبول مانع می تراشیدند، و از تهران وسیله عزیمت او را به روسیه فراهم می نمودند تا از آسیب وجود او محفوظ بمانند، پلیس روسیه او را به جرم عدم تجدید گذرنامه پروانه اقامت نمی داد تا از تاثیر کلمات او در گوش مسلمانان دست و پا بسته آن کشور در امان باشند و سفارت ایران در پترزبورگ از نو کردن یا تمدید تذکره سیاسی او خودداری می کرد.

پس در شهر تهران طوری زندگی را بر او تنگ می گرفتند که به قصبه حضرت عبدالعظیم پناه می برد و در اواسط زمستان او را از کنار مقبره امامزاده کشان کشان روی برف و گل کوچه های ری قا باغ سراج السلک برده و از آنجا روی یابوی برهنه دست و پا بسته از کشور به خارج تبعید می کردند.

در بغداد به او پروانه اقامت نمی دادند و در بصره شش ماه از حرکت او به جهتی که می خواست برود ممانعت می کردند، در لندن که قرن نوزدهم پناهگاه فراریان سیاسی عالم بود از انتشار مجله او با لطایف الحیل جلوگیری می کردند و فعالیت های سیاسی او را با دعوت عبدالحمید به اسلامبول و توقیف او در زندان طلائی باب عالی خاموش می کردند.

صبر و شکیبائی سید بر این حوادث و تلاش فکری وی برای تحول مجرای این اتفاقات او را در مقام سیاستمداری ثابت العقیده و مبتکر در عالم اسلامی

معرفی می‌کند و توسعه نظر او در قلمرو اندیشه و اصلاح، به او شخصیت اسلامی ممتاز بلکه جهانی می‌دهد، تا آنکه پزشک و دندان‌ساز و جراح را که قاعدتاً بایستی نگهبان جان انسانی باشند به تخریب بنیان وجود مادی او بر می‌انگیختند و این چراغی که مدت سی سال از کنار خلیج بنگاله تا ساحل اقیانوس اطلس را نور می‌بخشید در بستر بیماری خاموش کردند و جسد او را بی‌نام و نشان زیر نظر پلیس حکومت عثمانی در گوشه‌ای به خاک سپردند و به کسی اجازه ندادند که در مصر و عثمانی و ایران مجلس ترحیمی به پیکر او تشکیل دهد تا موقعی که مستر کراین امریکائی در صدد پیرآمد آرامگاه او را در اسلامبول بازدید و مرمت کند از گور او نام و نشانی معلوم نبود.

در دوره حیات او هر جا که تصور قبول و نفوذ کلمه‌ای برای او می‌رفت با اعزام جواسیس و اعمال دسایس، ذهن مردم را نسبت به او مشوب می‌ساختند، در عراق عرب او را رند ساده‌پرست و پادشاه‌نوش و پایکوب و دست‌افشان به مجتهدین شیعه معرفی می‌کردند و مرحوم میرزا حسن شیرازی را که با نخستین ارتباط قلبی و فکری پاسبان حاضر شد فتوای حرمت تنباکورا بدهد طوری از او بی‌منافک می‌ساختند که حاضر برای ملاقات و مذاکره با او بعداً نمی‌شد و در تهران شهرت می‌دادند که براندام نهفته او هنگام بیرون کشیدن از بقعه حضرت عبدالعظیم نشانه مسلمانی ندیده‌اند.

با وجود این دسیسه‌ها، بعداً خاور میانه طوری تحت تأثیر افکار و عقاید او درآمد که در جنبش مشروطه ایران و عثمانی افتخار ملاقات و انتساب به او بالاترین سند آزادیخواهی و استحقاق و کالت و ریاست برای عرب و عجم و ترک و تاجیک شده بود و دست خطهای فارسی و تازی او سند فضیلت و لیاقت و آزادیخواهی برای این و آن می‌گردید. کسانی که در اسلامبول شاید پیش از جلسه‌ای و یا لمحهای از فیض مجالس او بهره نیافته بودند با جمع‌آوری مطالب غث و سمین و زشت و زیبا و درست و نادرست از این گوشه و آن صفحه به نام یادداشت و خاطرات جمال‌الدین دفترها می‌پرداختند و در جراید عربی و ترکی

انتشار می دادند تا بدین طریق سند لیاقت و قابلیت سیاسی خود را به وجود او مستند سازند.

پس از آنکه نهضت آزادی در خاور میانه بدان گونه مبارزات بدخواهانه که برای آلوده کردن یا به نشان دادن نام نامی او معمول بود خاتمه بخشید نوع دیگری از تبلیغات را جهت گسل اندود ساختن آفتاب وجود سید متداول ساختند. با کمال جسارت او را آلت دست پیگانه برای تخریب مصر و ایران قلمداد نمودند و مردی که مدت سی سال یا کمتر با سیاست انگلستان بطور مستقیم و غیر مستقیم در شرق و غرب مبارزه کرده و دنیائی را زیر قدم گذارده بود تاهریجا بتواند نهضتی بر ضد مصالح آن دولت برانگیزد مزدور و مأمور پیگانه جلوه دادند.

سید که هر عنوانی و اقدامی را برای پیشرفت نظریه سیاسی خود مفید می دانست بدان دست می زد و هر قید و عقیده و محل و منشأ و روش خاصی را که مضر به توسعه افق نفوذ فکری برای اصلاحات عالم اسلامی عقید می پنداشت از میان برداشته و چند صیاسی از دسته فراماسونهای مصری که وسایل نشر عقیده و افکار در اختیار داشتند استفاده کرده بود امروز در نقش پیک فراماسون خرقه پوش صاحب پیش بند و حمایل روی جلد کتابهای تازه تصویر می شود تا ذهن کسانی را که ضمن تبلیغات سیاسی اخیر نسبت به دستگاه فراماسونری بدبین شده است در زیر لغافه توصیف و تعریف بر ضد او برانگیزد.

سید که در پناه شهرت افغانی توانسته بود از بداندیشی نمایندگان سیاسی ایران در کشورهای خارج مصون بماند و پس از سی سال مبارزه غریب و بی کس در قفس عبدالحمیدی جان به جان آفرین تسلیم و تن بی جان به خاک گورستان مشایخ سپارد، عاقبت نگذاشتند در قبر خود هم آرام بماند و برخلاف دستور دین اسلام گور او را شکافتند و استخوانهای بازمانده اش را از این در به آن درو از این کشور بدان کشور بر فراز خاک و هوا و آب جابجا کردند تا در دامنه کوهستان کابل دوباره به خاک سپردند.

اکنون که مساهی ارباب تحقیق و پژوهش می تواند نژاد و قبار و بوم و
 بر و مبدأ و منشأ و جنسیت و قایمیت او را درست معرفی کند و بزرگان فضلی
 عرب و ترك و هند خود را از قید اشتباهات ناشی از سیاست خود سید درباره
 مولد و منشأش آزاد می سازند و شیخ عبدالقادر مغربی یکی از دومیید باقیمانده
 دوره زندگانی سید که فیض ملاقات او را دریافته اند برای ملامت سر محمد
 ظفر الله خان پس از آنکه مسند وزارت امور خارجه پاکستان را در راه حفظ
 عقیده مذهبی خود ترك کرد توسط مدیر حصنی دمشق به او چنین پیام می فرستد:
 «تو که عمری را در کار سیاست گذرانده ای و سرشناس جهانی شده ای چرا
 به اندازة سید جمال الدین شیعة ایرانی سیاستمدار نشدی که وقتی عقیده مذهبی و
 جنسیت سیاسی خود را مانع از پیشرفت کار سیاست اسلامی خود دید خود را
 افغانی خواند و باحتفیان که طبقه حاکمه دستگاه خلافت عثمانی بود همفکری
 اظهار کرد.»

مرحوم شیخ محمد حسین کاشف الغطاء از قول مرحوم پدرش شیخ علی
 کاشف الغطاء که مدت ها در اسلامبول با سید معاشر بوده و در عراق نیز نسبت به
 اصل و جنس او سابقه معرفت داشته است، نقل می کرد که موقع توقف مرحوم
 شیخ علی در اسلامبول و شرکت در محافل اناذات سید همه خواص یاران او
 می دانستند که از جامعه شیعة ایران برخاسته و برای چه اظهار تسنن و افغانی بودن
 می کند.

مولوی عبدالقادر مدیر انجمن ترقی اردو که بهترین و جامعترین کتاب
 را در زبان اردو راجع به سید جمال الدین نوشته در پایان مجلس مذاکره ای که
 شش سال پیش با او در دفتر انجمن ترقی اردو درون دانشگاه علیگرا حضور
 پر شور هادی حسن استاد زبان فارسی در علیگرا داشتیم صریحاً اعتراف نمود
 که اشتها رات غلطی که با اسناد تاریخی موثق تطبیق نمی کند باید درباره سید
 اصلاح شود و خود وعده داد که در چاپ دیگر از کتاب خود آنها را اصلاح
 خواهد نمود، و ابوالکلام آزاد وزیر فرهنگ جمهوری هند مقاله خود را

در باره اوزیر عنوان (سید جمال الدین اسدآبادی) می نویسد:

خیلی عجیب است که در این جریان تحول نظرها راجع به نام و نشان سید جمال الدین، کسی در تهران اخیراً کتابی راجع به سید جمال الدین انتشار داده که از پشت جلد تا صفحه آخر اصراری در این دارد که سید را با هر سریشی که بتواند به خارج از ایران بچسباند و به حکم تأثیر تربیت نفس از این لطیفه علمی غافل مانده است که برای ایرانی بودن سید اصولاً تفاوتی در همدانی بودن یا کنتری بودن نیست و بر فرض اینکه سید از اسدآباد یا اسدآباد معلوم همدان و یا اسدآباد و شیرکده موهوم کنار رود کنتر باشد در ایرانی بودن او نمی توان تردید کرد زیرا همانطور که بغدادی و نجدی و دمشقی و صنعاوی عربی هستند، کابلی و هراتی و تهرانی و همدانی نیز ایرانی محسوب می شوند و اگر صاحب این نشریه در نتیجه عدم وصول به مرحله تحقیق تحت نفوذ کلام شیخ محمد عبده آن هم پیش از بازگشت از تبعید و نوشته ادیب اسحق آن هم سالها پیش از تأسیس الهلال او را مولود اسدآباد غیر معلوم در صومعه کابل بداند باز هیچ اشکالی در این نبوده که او را در کتاب خود فیلسوف یا سیاستمدار ایرانی بخواند، همانطور که ادیب اسحق لبنانی و سید عبدالرحمن کواکبی صفوی حلبی و شیخ محمد عبده کردی مصری و جمیل صلی زهاوی کردی بغدادی را بدون تردید از بزرگان عربی می خواند و می داند.

اگر در انتشار اینگونه کتابها که به هیچ وجه با روح بیطرفی و تحقیق تاریخی تدوین نشده سوء نظر و دسیسه ای هم در کار نباشد نمی توان این پافشاری و لجajت در افغانی نشان دادن سید را نادیده گرفت و بدون منظور دانست و امیدواریم صاحب کتاب سید جمال الدین افغان چاپ جدید تهران در نتیجه نشر این کتاب سیاح کابلی شود و با اجازه مقامات افغانی از رودبار کنتر دیدن کند و به چشم سر ببیند چنین اسدآبادی و چنان خانواده ای که نسبت آنها یاسه پشت فاصله به سید علی ترمذی آن هم نه محدث و حکیم قرن سوم و چهارم بلکه نقاش چیرمدست هم عصرهایون در قرن دهم هجری برسد، برای سید جمال.

الدین مصلح عالم اسلام وجود ندارد و پس از بازگشت به ایران برای بار چهارم ترجمه فارسی خاطرات مجهول محمدپاشای مخزومی را با نظر جدید تحقیق و تصحیح به وسیله همین کتابفروشی اقبال بصورتی انتشار بدهد که با حقیقت تاریخی وفق بدهد و از ایرانی بودن سید جمال الدین و سابقه تعلیم و تربیت او در قزوین و نجف برای این مرد بزرگ تصور متقصدی نکند، ای کاش مترجم خاطرات خیالی مخزومی در آن زمان سید سید حبیبی شاعر و عالم عرب و همشهری سابق خود را کرده بود و از زبان او داستان همشاگردی با سید جمال - الدین را پیش از بازگشت سید از عراق به ایران می شنید که این جعفری اسدآبادی در شهر قزوین و تهران و نجف تربیت دینی و عقلی پیدا کرده و در شهر بوشهر وقتی مهمان و وارد بر خانواده آل صفر همدانی بوده با مبلغین مسیحی کشمکش داشته و یواناتی تازه ترسا را از پیش می راند. و او را برای همکاری آینده خود در لندن ذخیره می کرد و بعد از مهاجرت به اسلامبول برای اینکه بتواند در مسجد سلطان احمد و نظیفه تدریس معقول پیدا کند کثرتی و حنفی شده است.

محمد محیط طباطبائی

پیشگفتار

جناب آقای محیط طباطبائی که از دانشمندان محقق و نویسندگان موثق است، با انتشار دو مقاله محققانه خود تحت عنوان «نقش سید جمال الدین در پیداری ایران» مندرج در شماره های ۸۱۰ جمعه پانزدهم اسفند و ۸۱۱ - ۲۲ اسفند ۱۳۳۷ مجله تهران معصود قسمت دیگر از فعالیت های مهم این ایرانی نامدار و سیاستمدار بزرگ را در نهضت مشروطیت که تا آن موقع منتشر نشده بود روشن کردند.

در مقاله دوم آقای محیط طباطبائی که در شماره ۸۱۱ - ۲۲ اسفند ۱۳۳۷ صفحه ۱۴ ستون ۲ مجله تهران معصود به چاپ رسیده، بعد از ذکر تبیین سید از زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم و حرکت او از بصره به اروپا و عبور از ترعه سوئز چنین می نویسد:

(سید مستقیماً به لندن رفت و همین که بدانجا رسید به تحریر مقالات و ایراد خطابه ها و نشر اوراق چاپی برخاست ناصر الدین شاه مشغول شد، سید جمال الدین نامه ای به ملکه ویکتوریا نوشت و او را از جانبداری سیاست مستبدانه ناصر الدین شاه بر حذر داشت).

نویسنده نمی داند ارباب اطلاع و علاقه مندان به زندگانی سیاسی سید جمال الدین تا انتشار مقاله جامع استاد آقای محیط طباطبائی تا چه حد از نوشتن نامه سید به ملکه ویکتوریا پادشاه وقت انگلستان و مضمون این نامه با اطلاع

بوده و نسبت به آن چگونه قضاوت نموده باشند.

غرض این نامه که باخط خوب به دست یکی از پیر و ان مکتب سید تحریر شده^۱ خوشبختانه از دستبرد دشمنان آزادی و عدالت حفظ و نسخه‌ای از آن در دست نویسنده است.

نامه مورد بحث که زیر عنوان «سلطنت و استیلای خوف و وحشت در ایران» نگارش یافته، اصل آن به زبان فرانسه به دربار ملکه انگلستان تسلیم و در روزنامه‌های مهم لندن منتشر شده دارای مقدمه‌ای است از صاحب روزنامه و هائری حاویس نام.^۲

این مقاله مبسوط که نمونه‌ای از شجاعت اخلاقی و نشانه‌ای از ثور و نبوغ سیاسی سید و حاوی شرح رفتار ناصرالدین شاه با او و ماجرای قحید سید از حضرت عبدالعظیم و تفصیل مفصلی از اوضاع هرج و مرج آن روز ایران و مبارزه دامتدار و شدید سید برای تغییر وضع و استقرار مشروطیت و قانون و عدالت اجتماعی در مملکت است، دارای اهمیت سیاسی و تاریخی بسیار بوده، به علاوه ستدگویی و مستدلی از وضعیت حکومت سیاه استبداد دوره ناصری و اوضاع و احوال عمال جابر دولت و چگونگی خرابی مملکت و زندگانی پریشان و پر اضطراب مردم در هفتاد و هشتاد سال قبل می‌باشد.

لذا مناسب دیدم که این نامه تاریخی را بطوری که بدست ما رسیده بدون

۱. نامه مرحوم سید از کتاب خطی که اصول آدمیت ملکم خان هم در همان کتاب مجبوماً به خط خوش نوشته شده و متعلق به کتابخانه خاندان مرحوم شهاب‌المالک پدر مرحوم پرفسور شهاب و تیمسار سر قیپ شهاب بوده آقای سید علی طاهری متخلص به شیوا ضمن یک جلد از دیوان اشعار خود که بهمن لطف کرده در دسترس این جانب قرار داده و نامه مورد بحث را با نهایت دقت استنساخ و مکرر مقابله نمودم که حرفی از آن کم و زیاد نشود، توضیح آنکه آقای مشیری نویسنده فاضل که اسناد محرمانه وزارت خارجه انگلستان را بررسی و اسناد مربوط به ایران و سید را ترجمه و در مجله و ژرن خواننده‌ها منتشر نموده‌اند به این نامه اشاره فرموده‌اند.
۲. (پاهاری حاویس) همان (لارنس حاویس) شاعر دانشمند معروف انگلیسی می‌باشد که چندی پیش درباره ملکه ویکتوریا نوشته که مجموعه آنها (سکف‌زدین) نام دارد.

این فضاها سوز آتش دیده است
 ناله های صبحگاهش دیده است
 زائران این مقام ارجمند
 پاک مردان مقامات بلند
 پاک مردان چون فضیل بسوسید
 عارفان مثل چید و بایزید
 خیزتا ما را نماز آید بدست
 یک کدوم سوز و گداز آید بدست
 رفتم و دیدم دهمرد اندر قیام
 مقتدی نثار و افغانی امام
 پیر رومی هر زمان اندر حضور
 طلعتش برقافت از ذوق و سرور
 گفت مشرق زمین دو کس بهتر نژاد
 ناخشان عقده های ما گشاد
 سیدالسادات مولانا جمال^۱
 زنده از گفتار او سنگ و سفال
 ترک سالار^۲ آن حلیم دردمند
 فکر او مثل مقام او بلند
 با چنین مردان دورگمت طاعت است
 ورنه آن کاری که مزدش جنت است

اسدآباد مهرماه ۱۳۳۸ شمسی

ابوالحسن جمالی اسدآبادی

۱. مقصود همان سید جمال الدین است.
 ۲. ترک سالار مقصود سالار ترک حلیم پاشا است.

کم و زیاد یک (و) عیناً به انضمام چند فقره نامه‌های مهم و ارزنده سید و شجره‌نامه کامل خاندان او و گفتاری چند از بزرگان علم و دانش و مسفقان صاحب نظر درباره عظمت و درخشش کار سید جمال الدین اسدآبادی را یکجا چاپ و منتشر نماید تا در دسترس علاقه‌مندان و صاحب نظران قرار گرفته و همگان بدانند که مملکت کهنسال ایران و ملت اصیل و شرافتمند آن در قرون گذشته دچار چه اوضاع پریشان و آشفته‌ای بوده، و قدر نعمت آزادی را که حاصل خونبهای شهدای راه مشروطیت است دانسته و به روح پاک رادسردان از جهان گذشته درود بفرستند.

گفتاری از مولانا اقبال لاهوری درباره جلالت و منزلت قدر سید جمال الدین اسدآبادی که از صفحه ۳۰۲ و ۳۰۳ کلیات اشعار فارسی مولانا اقبال لاهوری چاپ تهران بشرح زیر آمده عیناً نقل می‌شود:

فَلَكٌ عِطَارِد

زیارت ارواح جمال الدین افغانی و سعید حلیم پاشا

من به رومی گفتم این صحرا خوش است

در کهستان شورش دریا خوش است

من نیایم از حیات اینجما نشان

از کجا می‌آید آواز اذان؟

گفت رومی این مقام اولیاست

آشنا این خاکدان با خاک ماست

بوالبشر چون رخت از فردوس بست

یک در روزی اندر این عالم نشست

۱. مقصود مولانا جلال الدین بلخی صاحب مثنوی معنوی است.

نامہ ها

نامه سید جمال الدین از زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم به ناصر الدین شاه

عرضه داشت به سده سنیه عالیپوخته رفیعہ سامیہ اعلیٰ حضرت شاهنشاه اسلام
پناه ایستاده بالعدل و نصرة بالحق و شید دولته بالحکمه و صانها بقدرته
عن کید المختلسین و حفظها بقوة ارادة عن مکر الخائنین و خداع المنافقین و اعز
بمزا الله کله الاسلام و المسلمین آمین.

در (مونیک) وقتی که از شرف و عدا احترامات و اجازه مصاحبت موکب
همایونی در زمره طرد بودم در همان محضر اسنی جناب امین السلطان وزیر
اعظم چنان پسندید که این عاجز برای اصلاح بعضی امور ضروریه اولاً به
(پترزبورغ) رفته پس از انجام آنها به ایران بیایم اعلیٰ حضرت شاهنشاه
اقامه الله به دهامة المدن استحصان فرمودند در شب همان یوم الشرف پنج ساعت
جناب وزیر اعظم با این عاجز مکالمه نمودند خلاصه اش آنکه اولاً دولت
روسیه و رجال و ارباب جراید آنرا حق نیست که ایشان را بر جاس و نشانه
سهام نمایند و از در معادات و معانیت بر آیند چونکه ایشان یعنی جناب وزیر
اعظم مالک و صاحب ملک نیستند و رفق و رفیق امور به قدرت ایشان نیست
دیگر آنکه مسأله کارون و بانک و معادن قبل از ارتقاء ایشان به رتبه وزارت
عظمی انجام پذیرفته است نهایت این است که اجراء آن از سوء بخت در زمان
وزارت ایشان شده است پس حین ورود پترزبورغ باید دو نزد وزارت روسیه

ابراء و ذمه تبرئه ساحت ایشان را بنمایم و تبدیل افکار فاسده وزراء روس را
در حق ایشان داده و حسن مقاصد و نيات ایشان را درباره دولت روس مسجل
کنم.

ثانياً از اين عاجز خواهش نمودند که به (مسیو گیس) رئیس الوزراء و
وزیر دول خارجه و مستشارهای ایشان (ویلتکالی)، و (زینوویف) سفاه
بگویم که ایشان یعنی جناب وزیر اعظم از برای اثبات حسن مقاصد خود در
هر حال حاضرند که اگر از طرف روس طریق سهلی ارائه شود در ظرف چند
روز مسئله کارون و بانک و معادن را حل نموده به حالت سابقه اعاده نمایند
این عاجز چون نجاح مقاصد جناب وزیر اعظم را عین رضایت پادشاه و غیر
ملت اسلام می دانستم به پترزبورغ خود نمودم و چند نفر را که در سیاسیات
مشرق زمین با خود هم مشرب می دانستم چون ژنرال (ابروچف) در حربه و
ژنرال (دیختر) در وزارت دربار و ژنرال (ائاتیف) سفیر سابق روس در
اسلامبول و مادام (نودیکف) که از سخواتین نافذ الکلمه و غالباً در مسائل سیاسیه
که مابین روس و انگلیس است می کوشید با خود متفق کردم و در ظرف دو ماه
بیست بار با مسیو (گیس) و با مستشارهای ایشان ملاقات کردم و پیش از آنکه
در مقاصد جناب وزیر اعظم شروع نمائیم اولاً در این سمی نمودم که به ادله و
پراهمین سیاسیه و به اعانت هم مشربهای خودم ثابت کنم که صلاح دولت روس
در مشرق زمین آن است که علی التوأم با دولت ایران از در مسالمت و مواده و
مجامله برآید و سخت گیری و مخاصمت ننماید و در ضمن همه وقت منع و سلاح
اصلی حضرت شاهنشاه اسلام پناه را در افرک و اراضی ترکمانیه و جاهای دیگر
خاطر نشان ایشان می نمودم، چون دانستم که این مطلب اصلی مسجل شد و
مقبول گردید و از برای ایشان انحراف رأی روی داد و آتش غضبشان فرو نشست
در آن وقت مقاصد جناب وزیر اعظم را پیش نهاده گفتم وزیر اعظم به نفس
خود در مونیخ به من گفتند به شما تبلیغ کنم که ایشان حاضرند اگر شما طریقی
نشان دهید که موجب حرب و سبب غرامت نگردد مسئله کارون و بانک و معادن

را حل نمایند و موازنه سابقه که در میان دولت روس و ایران و انگلیس بود دوباره برقرار کنند و در تلواین مطلب اینقدر که ممکن بود در تبرئه ذمه جناب وزیراعظم و حسن مقاصد ایشان در حق دولت روسیه کوشیدم چنانچه دوباره هم این مطالب را از پترزبورغ به ایشان نوشتم. مسیوگیرس و مستشارهای ایشان پس از آنکه مکرراً از حسن مقاصد و نيات عزم جناب وزیراعظم پرسیدند گفتند که ما باید در این مسئله با وزیر جنگ و وزیر مالیه اولاً مشورت کنیم و به امپراتور حاصل مشورت خود را عرضه نمائیم بعد از آن اگر طریق سیاسی یافت شد که بدان توان حل مسئله را نمود به شما شفاهاً خواهیم گفت که به نهج جواب به جناب وزیراعظم برسانید البته اگر این مسئله به نهجی حل شود که موجب مخاصمه در میان دولت ما و دولت ایران نگردد بهتر است، پس از چندین بار مشورت دو مسلک پلتیک یکی از برای خود و یکی از برای جناب وزیراعظم تعیین نموده به من گفتند که اگر جناب وزیراعظم می خواهند ایواب خطرهای آینده را ببندند در جواب رسالت این دو مسلک را بدیشان از طرف ما تبلیغ کن و چون هر یک از ما خط حرکت پلتیک خود را بر آن دو مسلک معین قرار دهیم مسئله بخودی خود بلا فراموشی و بلا جدال حل شده سبب رضایت همه خواهد بود این عاجز شادان و خرمند شدم که به قوت الهیه به تنهایی توانستم پس از اطلاع تام از مسالک سیاسیه خفیه روس در مشرق زمین خدمتی به دولت اسلام نمایم و وزیراعظم را از خود خوشنود کرده باشم. چون به تهران رسیدم خارج شهر توقف نموده به جناب وزیراعظم اطلاع دادم جناب ایشان خانه حاج محمد حسن امین الضرب را معین نمودند که در آنجا فرود آیم و نجل ایشان را مهماندار مقرر نمودند و این عاجز مدت سماء تمام از جای خود حرکت نکردم به غیر از یکبار آن هم بعد از یک ماه که عز شرف حضور حاصل شد و بدان نویده های ملوکانه مفتخر گردیدم و در این مدت جناب وزیراعظم هیچگونه از این عاجز سؤال نکردند که در پترزبورغ چه واقع شد و جواب آن مسئله که تو را برای آن بدانجا فرستادم چه شد بلی در این مدت چند بار بعضی از حاشیه

خود را برای احوالپرسی فرستاد و وعده ملاقات مفصل می دادند چون مدت طول کشید از کیفیت مسئله سؤال شد در جواب گفتم که هنوز از طرف وزیر اعظم استفسار نشده و سبب را هم نمی دانم، در وقتی که اعیان جناب وزیر اعظم به وزارت روس معلوم گردید یا همه آن معاجات و مجادلات و تبلیغات ملحانة من در پترزبورغ ایشان این امر را به مجرد ملاحظه و بازی و اهانت و تحقیر و یا خود حيلة سياسيه که به مقصود کشف افکار طرف مقابل است (کاش سؤال می شد و کشف افکار می کرد) شمرده به سفارت خود در دارالخلافه تهران تلگراف نمودند که سید جمال الدین از طرف وزیر اعظم شفاهاً بعضی تبلیغات نمود اگر وزیر اعظم می خواهند که در آن مسائل داخل شوند رأساً به نهج رسمی با سفارت روس در تهران یا با سفارت ایران در پترزبورغ مکاتبه نمایند و سید جمال الدین که به نهج غیر رسمی بعضی تبلیغات نمود اگر پس از این سخنی از این طرف بگوید مقبول نیست (لاحول و لا قوة الا بالله) راه رفته رنج کشیده باید بر جوع قهقرا به نقطه اولی برگشت (شگفت) عقده حل شده را دوباره محلم کردن (شگفت) اعلیحضرت پادشاه اسلام پناه این گونه حرکات را بخرد خداداد دیپلوماسی از هر کس بهتر می دانند جناب وزیر اعظم چون از مضمون آن تلگراف مطلع شدند بخلاف عادت سیاسیین جهان به جای آنکه تأسف نمایند که چرا افکار وزراء روس را در این مسائل استکشاف ننمودند و جوابهای ایشان را استماع نکردند (بمرتب صاحب گفته بودند که من چیزی به سید جمال الدین نگفته بودم که به وزارت روس تبلیغ نمایند) و من ایشان را به پترزبورغ نفرستادم (انالله و انا الیه راجعون) اینک لعب معکوس، اینک فکر عقیم، اینک نتیجه فاسده.

با این مسلک چگونه توان راه خطارا پست و از مهالک دوری جست (بلا سبب شبهه در دلها افکندن و قلوب را متفر کردن، خداوند تعالی مگر به قدرت کامله خود ما را از آثار و خیمه این حرکات حفظ کند...) و اعجب از این واقعه این است پس از آنکه وعد احترامات و ستایش خود را از زبان مبارک

اعلیحضرت شاهنشاهی شنیلم حاج محمدحسن امین الضرب تبلیغ نمودند که رضایت
اعلیحضرت شاهنشاهی این است که این عاجز تهران را قرک نموده مجاور شهر
قم بشوم هر چه در خبایای ذهن خود تفتیش نمودم سبب را ندانستم.

آیا بجهت آن بود که دولت روس را به پراگین و وسائل دعوت به
ملک و مودت دولت ایران نموده، یا برای آنست که به خواهش وزیراعظم
به پترزبورغ رفته در تیره ذمه حسن مقاصد ایشان با دولت روس کوشیدم،
یا بدین جهت که طرق حل مسائل را چنانچه خواهش وزیراعظم بود به قوه
که وجد بدست آوردم.

اگر چه بر مجرب ندانم رواست آنچه به پاداش مهمانی اول به من
گفت مرا کافی بود که دگر خیال ایران را نکنم اما لفظ شاهنشاه را مقدس
شمرم خواستم آنچه خلاف گفته بودند معلوم گردد که هم خیر خواهم، هم مطیع،
دیگر این چه نقش است که باز راژ خواپان کوازه پسند با الله علیکم اگر خدا
نخواست ظاهرات مرا از ملک خیر خواهی منحرف و منحرف
کند بر من چه ملامت خواهد بود سبحان الله توهم مزاحمت در
مناصب هر وقت این صاحبان عقول صغیره و نفوس حقیره
را بر این می دارد که ذهن وقاد نقاد اعلیحضرت شاهنشاه را درباره این عاجز
مشوب گردانند.

اینک در حضرت عبدالعظیم نشسته تا امر از مصدر عزت چه صادر شود
واسئل الله تعالی ان ینصركم بالعدل والحق و ینصركم بالحکمة ویشد دولتکم
بقدرته و یحرره من کید الخائنین آمین.

والعاجز جمال الدین الحسنی، تهران

(سلطنت و استیلای خوف و وحشت در ایران)

شخص معروف پلیتیکدان که مدرس و خطیب بزرگ است و اعتماد این دارد که اصلاح وضع به میان آورد، مطلبی بعنوان (سلطنت و استیلای خوف و وحشت در ایران) نوشته است، و آنرا بنخواست جناب فضایل مآب (هائری-حاویس) به زبان فرانسه به دربار اعلیحضرت ملکه انگلیس این آواخر تقدیم نمودند.

منصب آن به یکی از طوایف افغانه تعلق دارد و او در تمام دنیا سیاحت کرده و از زمانی که او در جنگها مابین پدر امیر عبدالرحمن خان و شیرعلی خان شراکت کرده است هم خود را مصروف بر این داشته که جد و جهد به عمل آورده هم در تهران و هم در اسلامبول اصلاحات وضع به میان آورده، محض این فقره مدام در اروپا سیاحت و تفریح کرده است.

محض اینکه از اساس تمدن با بصیرت شده و اطلاع کامل بدست آورده و تفحصات لازمه را ضمناً به عمل آورده تا خیالات جدید را که مقتضی حوایج اهالی آسیا می باشد ملتفت شده میان آنها متداول کند.

این شخص که اطلاعات کامل دارد فطرتاً مردی است برای آموختن السنه مختلفه مستعد بوده و می تواند مقاصد و قواعد خود را به چندین زبان بیان کند، و از همه چیز بالاتر مردی است که مستعد حرکت است.

چندین سال او از اجزای شورای مجلس علوم در اسلامبول بوده و در آنجا چون خیالات او بلند بود و از وضع بد اشخاص نفرت می نمود و میبای

خیالات او دلیل بر مودت بنی نوع انسانی بود بالاخره کار او با حکام و رجال
اسلامبول به اتفاق کشید - از آنجا او به ایران آمد و در ایران به سمت یکی از
علماء و چون سید است لهذا مقام بزرگی پیدا کرده و بواسطه شأن سیاست خود
ذیمق بود که در حضور پادشاهی جلوس نماید.

چندی اعلیحضرت نسبت به او کمال التفات را می فرمودند، ولی باز
چون ذوق و شوق او بجهت اصلاحات وضع طلوع کرد و از آنجائی که ضمناً
مردم نیز به او احترام می گذارند - و بر آنها یک نوع نفوذ داشت کار به جائی
کشید که مابین وزرای دولت ایران و او اشکالاتی به میان آمد.

پس از آنکه گماشتگان دولتی او را به وضع وحشیانه دستگیر نمودند
او را نفی کرده و محبوس کردند.

این او اخراج پس فرا کرده خود را به لندن رسانیده و همان محترم
پرنس ملکم خان سفیر سابق دولت علیه ایران و در دربار دولت انگلیس
گردید.

از کاغذ او شرح احوال معلوم می شود - او در لندن اقدامات می نماید که
دعای ملتی مشهود خاطر نمایند که دچار همه گونه ظلم و تعدیات می باشند.

با همین ملت است که ما با انگلیس روابط پلتیکی و تجارتي عمده داریم
و نظریه ملاحظات بعضی از وزرای عمده اروپا که صاحب بصیرت و دارای عقل
و فطانت هستند معلوم می شود که پاس صرفه دولت بهیه انگلیس در مشرق زمین
بیشتر منوط یا ملت و رفاه و استقلال دولت ایران است.

از مسئله ملاحظات عالی و وزرای مزبور مشهود و معلوم گردیده است.

شیخ جمال الدین

مردی است بهمن پنجاه ساله و نسبت بهمن خوددینیه قوی دارد و از ظلم و تعدیاتی که در ایران می شود و اغتشاشات و غلبه آنجا دلسوزی کلی دارد.

منجمله عمل نسخ و بطلان امتیاز دخانیات است که به اهالی اروپا داده شده بود - و بطلان این امتیاز فقط به واسطه اصال متفق و حرکات شجاعت آمیز ملاها و علماء بوده است که پادشاه را مجبور به بطلان آن نمودند.

و مردم را مشوق و محرک گردیدند که در برابر آخرین حرکت و اقدام پادشاه که به سرقت و رعیت شیهت دارد مقاومت سخت نمایند. و کار را به جالی رسانیدند که اعلیحضرت اقدس همایون پادشاه ملتفت شدند که اگر بخواهند پیش از این در برابر مردم و رعیت مقاومت و ایستادگی کنند نه تنها از پلنیک دور بود، بلکه اقدامات خودشان را در انجام این امتیاز نامه و متداول نمودن آن محال و غیر ممکن پنداشتند.

هائری-حاووس

تفصیل فوق به توسط (هائری-حاووس) امضاء شده سپس چنین می نویسد:
تفصیل ذیل مطلبی است که سید جمال الدین نوشته و آخر آنرا امضاء کرده است در باب سلطنت آمده است.

عین نامه سید جمال الدین به ملکه ویکتوریا و جراید لندن سلطنت و استیلای خوف و وحشت در ایران

مملکت من به حالت خرابی افتاده است و از جمعیت مملکت ایران کاسته شده، کارهایی که متعلق به زراعت و آبادی است خراب شده و زمین لم یزروع افتاده صنایع به حال عدم باقی است، مردم ایران متفرق شدند - اشرف ساکنین این مملکت در محبس ها بسر برده و پادشاه و وزراء آنها را صدمه زده و اموال آنها را بدون رحم نهب و غارت کرده - و بدون آنکه استنطاقی درباره آنها به عمل آید آنها را به قتل می رسانند.

اما درباره وزیر پادشاه، این مرد که پسر آشپز سابق پادشاه است الحال کسی است که اختیار مطلق بر مال و جان اشخاص دارد که زنده و مانده اند یا چیزی از آنها باقی است.

دولت انگلیس که از پادشاه با تشریفات تمام پذیرائی کرد تصور می کرد که ایشان مایل ترقی و تمدن هستند، ولی باید از این اشتباه بیرون آید و هر چه این مسئله زودتر معلوم شود بهتر است.

حقیقت گوئی از دروغ به نظر غریب ترمی آید. هر چه از تعدیات و وضعی که الحال در ایران متداول است گفت گو شود کم گفته شده، مردم در حبس خانه های زیر زمینی و اتاقهایی که برای انواع صدمات مقرر است دچار مشقتها هستند بوده و در دست اشخاص طماع و جریص و خسیس گرفتار هستند. و خود پادشاه

به حالت بی‌احتیائی این چیزها را تماشا می‌کند یا آنکه خودشان فی‌نفسه مرتکب بدترین معاصی می‌شوند.

من از ایران می‌آیم، رفقا و دوستان من در آنجا در حبس‌خانه‌ها محبوسند، آنچه را که می‌گویم از روی اطلاع است، من کسی نیستم که مطالبی که می‌گویم از روی علم بصیرت باشد.

لقب من که پسر پیغمبر است برای تمام اهل فرنگ دلیل خواهد شد که من شخصی هستم معروف در تمام ممالک، پادشاه ایران صاحب اعتبار و نفوذ بوده و خود پادشاه و جمیع وزرای ایشان و سفراء و رؤسای مذهب مقدس ما مرا در مقام بلندی که عمل مذهب دارم می‌شناسند و مرا معلم عمده برای مردم می‌دانند.

من به اینجا آمدم که به جمیع اهالی فرنگ که در ایران صوفیه ملاحظه کرده و به احوال اهالی آن دلسوزی دارند اطلاع بدهم که صدقاتی که به اهالی مملکت من وارد می‌آید طوری است که دیگر نمی‌توانم مخفی داشت، کار اهالی این مملکت راجع به دولتهای روس و انگلیس است.

چونکه ایرانی‌ها بطرف روسها و انگلیس‌ها گرویده و می‌دانند که این دو ملت بزرگ صرفه و فواید در ایران دارند و هیچ یک از این دو ملت بزرگ طالب نیستند که مملکت ایران رو به خرابی گذارده و ساکنین جمعیت آن تلف شوند، از آنجائی که هیچیک از دولتهای روس و انگلیس مجاز نیستند که ایران را مسخر نمایند، لهذا این دو ملت بزرگ باید در ترقی دولت ایران تقویت و همراهی بنمایند.

لازم است اطلاع داده شود که در زمان سلطنت پادشاه حالیه به هیچ وجه قانونی نداریم، و بلکه می‌توان گفت که هیچ حکومت و دولت در میان نیست. در سوابق ایام رسم بر این بود که صدراعظم واسطه مابین پادشاه و رعایای ایشان بود و تا یک درجه و اندازه صوفیه پادشاه و رعیت هر دو را

طالب بود، و او از نجبا و بعضی اوقات از وزرای بزرگ بود و با نجبای ایران
یکک نوع موافقت و همراهی داشت و نجبا اقتداری بر مردم داشته و در زمینها
و املاک آنها که همه آباد بود سمیت ریاست داشتند، حال تمام این تفصیل تغییر
یافته، پادشاه تمام نجبا را پریشان کرده و مسکنت آنها را تصرف نموده و اقتدار
آنها را از میان برده و مردم و رعایای آنها را متفرق کرده است.

وزیر حالیه مردی است که هیچ یک از نجبا اعتنائی ندارند که با او در
سریک میزینشینند، و او از پست ترین ناس است، او ملاحظه احترام هیچ کس
را نمی کند و هیچ کس نیز ملاحظه او را نمی نماید، او آشکارا مردم را محض
خاطر پادشاه و خود غارت می کند، این تفصیل حالت صدر اعظم است.

ایضا وزیر دیگری هست که بقدری بیسواد و بی دانش است که اسم
خود را به زبان خود نمی تواند امضاء کند.

این است وضع احوال دولت ایران، رشته قدیم سلسله نجبا بکلی از
میان رفته عدد قلیلی از آنها مخفی هستند و بعضی از آنها را نفی کردند و برخی
در حبس خانه ها بوده و بعضی وفات کرده اند، تمام آنها از درجه اعتبار سابق
خود افتاده و اغلب آنها را مضمحل کرده و دولت ایران از این قبیل اشخاص
که موجب ترقی آن بودند محروم گردیده است.

در این صورت چگونه می توان گفت که قانونی باشد، می توان آن دولت
را متحمل شد، یا آنکه او را جزو دولت محسوب داشت.

ولی در صورتی که نه قانونی و نه حکومت، و بنای خیال ظلم و
تعدی و همه گونه اجحافات باشد البته نمی توان آن را متحمل شد و چگونه
می توان او را جزو دولت محسوب داشت.

معهذا قسمت ما همین است.

ایرانی ها خیلی دچار صدمات شده و متحمل همه گونه تعدیات گردیده اند
اغلب از ملل مشرق زمین عادی به رفتارهای سخت و تعدیات هستند ولی از سختی
به منتها درجه رسیده.

و آنها طالب اصلاح وضع هستند و حالت مردم از تعدیات و سختی‌ها به درجه‌ای رسیده است که در تمام ایران همگی مستعد شورش هستند، حالت مردم در این ساعت بطوری است که همواره تقویت و حمایت از دول اروپا می‌خواهند.

و از این حالت می‌توان استنباط کرد که در ایران شورش خواهد شد قریباً.

و عدالت از جمیع دهن‌ها همواره برمی‌آید محض اینکه عدالت درباره آنها جاری شود، و ایرانی‌ها می‌گویند برای ما مرگ ارجح، همواره است از اینکه زنده بوده و همواره دچار سه‌گونه تعدیات نهب و غارت باشیم. چندی قبل یک نفر ایرانی که به واسطه پریشانی وضع دیوانه شده بود خود را به هر نحوی بود جلو پادشاه رسانید و در حضور ایشان خود را به قتل رسانید.

هرگاه شکایت عموم نداشته باشد به واسطه این است که مردم عادی به این وضع هستند - و این اواخر جهت دیگر نیز به میان آمده است و آن این است: از وقتی که از اعلیحضرت پادشاه در اروپا پذیرائی شده است دولت ایران شهرت داده است که دوئین روس و انگلیس وضع اقتدار شخص پادشاه و وضع نامناسب دولت ایشان را کاملاً تحسین نموده‌اند.

و ایرانی‌ها می‌گویند هرگاه این ملل مقتدر در باب قتل و غارت از پادشاه ما تقویت و کمک نمایند و بلاشک از نهب و غارت ما حصه‌ای ببرند و از قبیل امتیاز نامه‌هایی که در باب بانک و دخانیات داده شده است برای ما چه ثمر خواهد داشت که شورش نهالیم، دولت انگلیس در عمل چوب زدن و اسیری و صدمات و قتل بدون استنطاق و سرعت بدون دادخواهی ایرادی نگیرد بلکه با پادشاه همراهی کند، در این صورت کار ما تمام است و ما به هلاکت خواهیم رسید.

و در چنین صورت معلوم می‌شود که ممالک بزرگ ملکه

**انگلیس و امپراطوری روس طالب ترقی ایران و عدالت و آزادی
نیستند، و آنها نیز مانند پادشاه مایل به تعدی می باشند.**

ایرانی ها که از وزیرای پادشاه فریب خورده اند می گویند: پادشاه مسئول
اعمال خود نیست اتفاق غریب آنکه پادشاه و وزیر انتخاب کرده که او نیز مسئول
هیچ کاری نیست، پست ترین زنها و مردها کار خود را کرده اند.

پادشاه باید معزول بشود و این لفظ عزل در تمام مدت سلطنت پادشاه
به زبان مردم جاری نشده بود و بی حال دفعه اول است که مردمان ایران این
مطلب را می گویند.

جهت اینکه این مطلب را الحال می گویند و قبل از این نمی گفتند به
شما خواهم گفت که سالیهای متمادی مردم مملکت امیدوار بودند که پادشاه بعضی
از وعده های کثیر خود را به انجام خواهد رسانید و برای مردم ایران قانونی
ایجاد کرده و اساس عدالت را به میان آنها برقرار خواهد نمود.

و این مطالب را چندین سال (پرنس ملکم خان) به پادشاه عرضه داشت
و پادشاه ظاهراً جمیع خیالات سفیر بزرگ خود را کاملاً پسندیده و امضاء فرموده
بود، و این سفیر در مدت سی سال تقریباً در تمام دول اروپا مقامات عالی
سفارتی داشته.

من که شیخ جمال الدین هستم همیشه از اروپا مراجعت کردم نیز اهتمام
نمودم که آمال و آرزوهای بقاعده مردم را به همان طریق و معنایی که (ملکم)
اظهار داشته و پادشاه پسندیده بودند بیان نموده خواستم اقدامی بنمایم همیشه
من به ایران رفتم مردم دور من جمع شده از هر طرف زمزمه می کردند که ما
قانون می خواهیم.

این قانون هر چه باشد باز خوب است همین قدر قانون باشد برای ما کافی
است بجهت آنکه ما قانون به هیچ وجه نداریم و عدالتی درباره ما نمی شود
نه جان و نه مال ما در امنیت نیست.

اگر به ما تحصیل می شود و صدمه وارد می آید اقلاً از روی ملایمت باشد

نه سختی و اگر قانون باشد که کارها از روی آن باشد هر قدر تحصیل بشود ما اطاعت خواهیم کرد.

پادشاه از مسئله ایجاد قانون بدو خوشوقت شد وزراء و مجتهدین و صاحب منصبان و تجار همگی به اشتیاق رایحه مطبوع آمدن آزادی خوشوقت بودند، ولی این مطلب خوابی بود که دوامی نداشت.

یکت مرتبه پادشاه صرف نظر از این خیال فرمودند، بجهت اینکه سلطنت شدند اگر قانونی ایجاد شود اسباب عایقه بجهت ظلم مطلق ایشان فراهم خواهد آمد.

لهذا تغییر کلی که بدو برای ایجاد قانون انبساط داشت به منظور رسیده و خیال ایشان بکلی از این مسئله منصرف گردید.

من که شیخ جمال الدین و پسر پیغمبر هستم غفلتاً دستگیر شدم، و جهت دستگیر شدن من فقط به واسطه این بود که مطالبی را اظهار داشتم که خود پادشاه پسندیده بودند، و مقصود ایجاد خیالاتی بود که بدو خود پادشاه فرموده بودند، ولی چون این مطالب برخلاف وضع پادشاه و وزیرای ایشان بود، لهذا هم ایشان و هم وزیرای حالیه بکلی از آن صرف نظر نمودند.

لازم است به نظر مطالعه کنندگان برسانم که ما تا این اواخر نجبا داشتیم که هم آنها مصروف به آباد کردن زمینها و رفاه و آسایش مردم بود و همچنین اشخاص معلم و واعظ داشتیم که خیال آنها مصروف به تعلیم کردن مردم و موعظه کردن بود.

بعلاوه بعضی امکنه مقدسه بود که محل بست برای اشخاص بود که دچار صدمه بود یا طرف غضب دولت واقع می شدند محض امنیت خود به آن امکنه مقدسه فرار کرده و در آنها سکنی می گرفتند.

حکام ما همیشه از این گونه امکنه مقدسه احترام می نمودند ولی پادشاه این رسم مقدس قدیم را موقوف فرمودند، مقبره مقدس نزدیکی تهران واقع و محل بست است.

من چون شنیدم که پادشاه نسبت به من بی لطف و بی مرحمت شده اند به مقبره مزبور رفتم. ولی در مقابل این پادشاه که صاحب اقتدار مطلق است هیچ جانی تواند مقدس باشد.

وقتی که من در آن مکان مقدس بودم سیصد نفر از اشخاصی که شاگرد و مرید من بودند و یا کمال اخلاص نسبت به من رفتار می کردند همراه من بودند و ما همگی در این مکان مقدس زندگی کرده و اوقات خود را به نماز و کار عبادت مصروف می نمودیم.

شبی در نیمه شب گماشتگان دولتی پاس احترام این مکان مقدس را نداشته و به هیچ وجه ملاحظه که این مکان پست است ننموده داخل شده مرا دستگیر نموده و در وسط زمستان لباسهای مرا درآورده و مرا به عجله تمام به طرف سرحد ایران بردند.

تمام اهل ایران از این مطلب متغیر شدند بجهت اینکه این کار اسباب و هن برای اصلاحات بود که می بایستی در وضع احوال ایران به میان آید و اسباب شکست عدالت و نقض امید و آمال افراد ملت بود، پادشاه ترسیدند و وزیر ایشان فوراً همه جا متشرف نمود که مرا بواسطه میل خود با تشریفات تمام که مقتضی حالت من بود تا سرحد همراهی کردند، و پس از عازم شدن من آذوقه و ثمنخواه و مسالزومات لازم برای من فرستاده شده است محض اینکه از هر بابت برای من آسایش باشد.

ولی این مطلب که به توسط وزیر پادشاه شهرت یافته بود دروغ محض بوده است مرا نصفه عریان کردند درحالتی که از گرسنگی صدمه می کشیدم، مرا به زنجیر بسته می بردند، تا اینکه من از چنگ اشخاص که مرا به این وضع می بردند، فرار کرده خود را به بغداد رسانیدم، و بعد به انگلیس آمدم مصمم شدم که این سرگذشت را که اسباب خجلت بود حکایت کنم.

و این حکایت نه به جهت خودم بود بلکه به جهت خاطر ملت

من بود، من زبان شمارا نمی دانم ولی به زبان فرانسه که بطور شکسته تکلم می نمایم به بعضی اشخاص ملت شما صحبت کرده ایم.
حال مطالب را می نویسم و کسانی که با من دوست هستند مرا کمک می نمایند که مطالب احوال خودم را در روزنامه شما به طبع برسانم.

خلاصه شرح احوال را به این منوال می نگارم:

رفقای من که بعضی از آنها از بهترین و عالمتترین و محترمتترین مردمان ایران هستند به زندان افتادند آنها نه سرکشی نموده و نه کاری کرده اند که مستوجب این عقوبت باشند و کاری که آنها کرده اند این است که پادشاه را به وعده های سابق خود یادآور گردیده بودند.

سیصد نفر از رفقای من الحال در محبسها به حالت سختی پسر می برند و هرچندی یک مرتبه آنها را از محبس بیرون آورده چوب می زنند، پای آنها را کنده و غلیلی گذارده اند.

این اشخاص مردمان با کمال بودند و بعضی از آنها را سر می برند چشم بعضی را بیرون می آورند دماغشان را بریده و دست آنها را از مچ قطع می نمایند با این حالت آنها پسر می برند تا آنکه بسختی جان را تسلیم کنند.

الحال که من مشغول نوشتن این مطالب هستم به من خبر رسیده که سر یک نفر از عزیزترین و قدیمترین دوستان مرا از تن جدا کرده اند و این کار در صورتی شده است که او به هیچ وجه متهم نشده و به هیچ گونه تحقیقی قبل از قتل درباره او به عمل نیامده است.

همان حالت اسیر نمودن غلام و کنیز که در آفریقا معمول بوده و همان تمذیبات سختی که سابقاً در آفریقا به جهت بردن غلام و کنیز می شد همانها به عین در ایران می شود، در صورتی که سفارتخانه های انگلیس و روس حضور دارند. ای اهالی انگلیس که طالب قانون و ایجاد آن می باشید بدانید اینکه تا بحال به هیچ وجه یک سطر قانون نوشته نشده که موجب راهنمایی باشد

هیچوقت از روی عدالت و درستی حکمرانی نشده است و همه مطالب در شخص خود پادشاه جمع است.

و در صورتی که او دیوانه یا دائماً مست باشد یا اینکه هر دو حالت در او ملاحظه شود پس وضع احوال چه خواهد بود.

هیچ چیز او را راهنما نیست جز خیالات بوالهوس که از اوقتا به ظهور می رسد هر چه او خیال کند همان می شود و حکام و وزراء و قائم مقامها و مدیرهای او و غیره طابق نعل بالنعل روش او را پیروی می نمایند، بنابراین عدالت در میان نیست.

وزیری که امروزه به کمال اقتدار است ممکن است که فردا چوب بخورد یا او را داغ کنند یا اینکه دچار صدمات دیگر بشود.

برای خلفائی که ممکن است تصور شود، انواع سیاستها معمول است و اعضای مختلفه بدن را بموضع غریب قطع می نمایند.

این قسم سیاست وضع معمول آنجا است. بنابراین هیچکس نمی تواند از گوش و دماغ و دست و پا و سر خود اطمینان داشته باشد.

این است سلطنت و حشت در چنین اشخاصی که سمت الوهیت دارند. لازم است که راهنما شده و دفع بزرگترین اغتشاشات وضع معایب را بنمایم ولی پس از این که مخلوقی راهنما باشند که مقامشان از مقام انسانیت کمتر باشد از قبیل اشخاص مست و دائم الخمر و دیوانه و عیاش و هرزه، در چنین صورت نتیجه این نوع حکومت که از سلطنت و حشت است چه خواهد بود.

ما در ایران به واسطه اغتشاش که در اقتدار است از حیث بدن دچار رنج و صدمه هستیم و این اغتشاش نتیجه بلا واسطه ایجاد قدرت است.

در ایران تفصیل ذیل راجع به حکومت است:

مثلاً مردی طالب است که حکومت ولایتی فرض می کنیم آذربایجان یا خراسان را بدست آورد اول اقدامی که می نماید پیشکش پادشاه را تقدیم می کند و این پیشکشی به اعتبار آن حکومت اختلاف دارد مثلاً از سی الی صد

هزار تومان تفاوت دارد یکک تومان ایران تخمیناً هفت شیلیسنگ پول انگلیس است، پس از آن آدمی باید ضامن بجهت تنخواه بدهد که مقابل است با واردات سالیانه آن ولایت و از واردات سال قبل بیشتر باشد؛ چنانچه حاکم سابق آن ولایت که مسئول واردات سال قبل بود همین که پیشکشی پادشاه تقدیم شد اگر پادشاه چیزی بیشتر نخواهد شخص حاکم رضایت پادشاه را که به کلمه (بلی صحیح است) تحصیل می نماید.

همین که حاکم این کلمه را از لبهای ظلاله می شنود تکلیفش این است که وزراء را راضی کند و تعین و رضایت وزراء فقط منوط به این است که قدری بیشتر به آنها تنخواه نقدین به رسم پیشکشی بدهد، همین که در منصب خود فایز به مقصود می گردد دفعتاً حالت او به حالت یک نفر ظالم و تعدی کننده غیر مسئول مبدل می گردد.

حال ثبوت اوست که از مردمانی که از هر قوا و طالب مشاغل و حکومت هستند پیشکشی دریافت کند، حاکم یکک ولایت عموماً سصد نفر اجزاء لازم دارد از قبیل منشی و پیشخدمت و قهوهچی و فراشی و سایر خدمه و میراخور و جلودار و مهتر و آشپز و غیره مثل چماقدار و قاپوچی همه همراه او هستند.

تمام این اشخاص باید به حکمران جدید مخارجی بدهند که شغلی در حکومت برای خود تحصیل کنند، و حکمران نیز بهر که پول بیشتر بدهد کار بهتر را می دهد.

پس از آنکه کارها با این وضع بطوری که مطبوع طبع آنهاست مین شد هر یک از اشخاص که مأموریت مخصوص دارند به محل مأموریت خود عازم می شود و ولایتی که صاحب حکمران جدید می شود باید به همه گونه سرقتها و تعدیات جدید تن بدهد.

و همه اجزای حکومت به خیال مداخل و نهب و غارت و دست اندازی به خیال و اولاد مردم هستند.

پس از آنکه یک نفر وزیر عاقل نباشد که کارها را منظم کند و از شرقا

در کارهایشان تقویت نماید و از شرفا و نجبا چیزی باقی نمانده باشد و کسی نباشد که دفع طمع حکام را نموده یا مانع از طمع پادشاه بشود کارها غیر از آن چیزی نخواهد بود و نتیجه همان چیزهایی است که ذکر شد.

هیچیک از حکام و هیچیک از گماشتگان حکومت دیناری به رسم موجب دریافت نمی نمایند - این رسم از زمانی که بخاطر نمی آید در مشرق زمین متداول بوده است تا به یک اندازه مردم راضی هستند.

ولی وقتی که حاکم به حکومتی برقرار می شود - اهالی آن ولایت تکلیف خود را می دانند و حاکم البته خیالش این است که آنچه را به رسم پیشکشی داده است از مردم گرفته و بملازم بقدری اجماع کند که بتواند بطور تجمل رفتار کرده و ضمناً تنخواهی پس انداز کرده باشد که بتواند در موقع دیگر به جهت حکومت جدید بدهد.

این اشخاص از حاکم کل گرفته تا حکام جزء مطمئن نیستند که چقدر زمان در حکومت خود خواهند بود، زیرا که اگر کسی پیدا شود که بیش از آنچه حاکم کل تعارف و پیشکش داده است بدهد فوراً حاکم منصوب با اتباع خودش معزول می شوند، در این باب هیچ ملاحظه شایستگی شخص حاکم و رفاه حال رعایا نمی شود.

حکمران کل محض آنکه مدت حکومت خود را مطول نماید در مواقع معینه تنخواه علیحده به رسم پیشکش برای وزراء و پادشاه می فرستد، و از آنجائی که قاعده و قانون برای گرفتن مالیات و مشروط جرمه کردن نیست - لهذا حکمران و اتباع بقدری که ممکن شود از رعایا به جبری می گیرند.

وضع احوال در باب حکام جزء و ثواب و مدیر و غیره به همان ترتیبی است که در باب حکمران کل ذکر شد - و آنها نسبت به حکمران کل باید به همان قسم پیشکش و تعارف بدهند، مبلقی که به پادشاه و وزراء از بابت حکومت پیشکش می شود منوط به اهمیت ولایتی است که حاکم آنجا می رود، در حقیقت در همه جا اجماع و تعدی متداول است.

ترقی میان صاحب منصبان قشون به همین وضع است. و به جهت تحصیل مناصب باید پیشکش بدهند، و در باب وصول مواجب خود اطمینان ندارند. سربازان اگر بتوانند در عرض سال مواجب یک ماه یا دو ماه خود را تحصیل کنند خود را خیلی خوشبخت می دانند، و سیله واحد معاش و زندگی آنها این است که از مردم سرقت نمایند. تمام این تحصیلات نسبت به ایرانی ها می شود وقتی که اطاعت نمایند. و اگر آنها جرأت و جسارت کرده و ابراز مطالبی نمایند کار آنها بدتر شده و دچار صدمات شدید می شوند.

وزیری نیست که از روی عدالت به کارهای آنها اقدام نماید، و پادشاه عاقل نیست، نجبا و شرفا باقی نمانده که بتوانند بنا به خاطر مردم و رعایا و آسایش و احوال آنها توسط کنند.
در این صورت جای تعجب نیست که ملت ایران که تعدیات و ظلم را دچار می باشند، و یک وقتی از اوقات جزو با عظمت ترین ملل روی زمین بوده است - ظاهراً ملتی ذلیل و پست شده باشد؟!!

کسانی که از نژاد غازیهای عمده و فاتحین بوده اند
الحال فقط شایسته این هستند که زمین را شیار کرده و هیزم بریده و آب از چاه بیرون بیاورند و اگر بتوانند این کارها را بکنند در صورتی که به آنها اذیت و آزاری نشود خود را خیلی خوشبخت و خوشوقت می دانند. پیرهای نجبا و شرفای ماساحضر هستند که به پست ترین کارهای مملکت مشغول شوند محض این که معاش یومی خود را تحصیل کنند. و حال آنکه همان زمینهایی که باید در آنها به کارهای پست مشغول بشوند یک وقتی متعلق به خود ایشان بوده است. و اغلب این کارها را نیز به زحمت می توانند تحصیل کنند، اغلب بواسطه گرسنگی و فلاکت بیرون می روند و اگر عده خیلی از اشخاص باقی مانده باشد که صاحب املاک باشند همواره در کمال قزلزل هستند

که مبادا از املاک خود محروم شوند.

زنها و دختران ما در تحت اختیار پادشاه و اشخاصی هستند طرف
لطف پادشاه می باشند.

پلیس دخترهای ما را به زور می برند بدون اینکه کسی بتواند که به مقام
باز خواست بر آید.

پدرهای ترسند که به پسران خود بگویند جواهر یا پول خود را در
کجا دفن نموده اند. محض اینکه مبادا این مطلب معلوم شده و به جبر تنخواه
و جواهری که دارند از دست آنها گرفته شود.

دفناً دیده می شود که دکانین را شکسته و هر چه مال التجاره در آنها
یافت می شود به نهپ و غارت برده شده.

زنها و اطفال ما مانند فقراء در بجاده های بزرگ می گردند.
آنچه از ایرانیها باقی مانده است به حالت کمال پستی و پریشانی بوده
و همواره دچار ترس و تشویش هستند.

آیا این تقصیر ایران است که زمین آفتاب می باشد.

در این زمین حرما و انار و جو و گندم خوب بعمل می آید.
ایران دارای معادن خوب از ذغال سنگ است ولی کسی نیست که این
معادن را کار کند.

آهن در این مملکت وفور دارد ولی کسی نیست که آنرا عمل بیاورد.
مس و فیروزج یافت می شود، چشمه های نفت هست، و زمین آن
بقدری حاصلخیز است که در صورت کاشتن و زراعت کردن همه چیز عمل آمده
و مثالی آنچه را که کاشته اند بر می دارند، و صحرائی آن طوری است که اگر
آب کافی تهیه دیده شود همه چیز می توان در آن زراعت نمود.

ولی تمام این ممالک به حالت انحمال و خرابه افتاده است به هیچ وجه
به آبادی زمینها اقدام نمی شود و همواره از جمعیت این مملکت کاسته

می‌شود، قرائی که یک وقت آباد بوده‌اند حال تقریباً بی‌جمعیت شده و به‌حالت خرابه افتاده‌اند، و چندین هزار نفر از ما در این سنوات آخره سلطنت پادشاه مجبور شده‌اند که از ممالک خود جلای وطن کرده به‌ممالیک قفقاز و ماوراء قفقاز رفته و در آنجا برای خود ملجأ و پناهی اختیار نمایند.

و چندین هزار نفر دیگر به‌بلاد مختلفه خاک آسیائی عثمانی و عربستان و آناتولی و خاک اروپای عثمانی جلای وطن کرده.

در اسلامبول ایرانی‌ها را ملاقات که پادستهای ظریف خود به‌پشت‌ترین کارها مشغول هستند از قبیل سقایی و جاروب‌کشی در کوچه‌ها و عراده‌کشی و غیره می‌پردازند.

وقتی که ملاحظه شود معلوم می‌گردد که عدد ایرانی‌هایی که جلای وطن کرده‌اند متجاوز از خمس کلیه عدد سکنه خود ایران است.

مطلبی که حالا می‌توانم بگویم که اسباب تعجب هزاران انگلیسی از مرد و زن که از پادشاه با فریادهای شادی پذیرائی نمودند. پس از مراجعت به ممالک خود بر ظلم و تعدیات نسبت به رعایای خود افزوده‌اند تحمل این فقره از بابت این است که خود را مفرور به‌قدرت شخصی دیدند و چون ملاحظه کرده‌اند که در اروپا آنقدر با تعجب از ایشان پذیرائی شده است و پذیرائیهای تملق آمیز نسبت به ایشان به‌عمل آمده است - از این بابت شخص خود را مهم و قادر دانسته به‌خروج خود افزوده‌اند.

نتیجه این فقره این است، اهالی ایران چون ملاحظه کرده‌اند که هر وقتی که پادشاه از سفر فرنگستان مراجعت نموده‌اند بر قدرت و تجملات خود افزوده‌اند.

لهذا چنین استنباط نموده‌اند که این قدرت و تجملات بواسطه اثری است که از فرنگستان به‌ایشان رسیده است، به‌این واسطه اهالی ایران نسبت به اهالی فرنگستان و اروپا متنفر گردیده و بواسطه شدت نفرت از آنها دوری می‌کنند، و این دوری در وقتی است که ممکن است مابین طرفین قرب و

اتحادی به میان آمده یا آنکه قوه نفوذ و عقل وزراری با بعیرت انگلیس برای ایران کمال لزوم را بهم رسانیده باشد.

دولت انگلیس نمی داند که در شرق چه و هنی به جهت اعتبار آن حاصل شده است و الحال کاری نکرده است که خاطر ایرانی ها را از بعضی استیلاط هائی که به میان آمده است بیرون بیاورد.

چون روزنامه جات انگلیسی شماندروضع احوال حقیقی ایران اطلاع صحیحی ندارند، لهذا کسانی را که طالب ترقی و آسایش ایران هستند به اشتباه می اندازند، به بعضی تلگرامهائی که از طرف تهران می رسد شما اعتماد می نمائید، ولی الحال این تلگرامها اسباب اشتباه هستند، این تلگرامها از طرف بانک شاهنشاهی می رسد و مقصود بانک صرفه شرکا و صاحبان سهام است.

سفارت انگلیس و بانک همان منظورات وزراری را تبلیغ می نمایند که در اطراف پادشاه هستند. البته به اعتقاد وزراری مزبور و جهت صرفه احوال آنها این وضع که در حکومت است شایسته و مناسب است و می گویند وضع خوبی در حکومت و انتظام حاصل است، و عموماً رعایا راضی هستند و پادشاه پدر رعایای خود می باشد، امتیازاتی که به اهالی اروپا داده می شود اقداماتی است لطف آمیز و محض این است که با اهالی اروپا راه آمد و شد مفتوح شده و مابین ملت ایران و ملل اروپا که آنقدر از یکدیگر دور هستند اتفاق و اتحاد به میان آید، و اگر از بعضی جاها بعضی مردم ناراضی هستند، چون به آرامی و بیلایست نمی توان آنها را راضی کرد باید به قوت و جبر اسباب اسکات آنها را فراهم آورد ۱۱۹

ولی با این تفصیل باید دانست که شورش سختی طبایع مردم را مستعد کرده و همه حاضرند که به مقام ... و این شورش از حالا در شمال و جنوب و شرق و مغرب به ظهور رسیده و آنرا حمل بر این نموده اند که بعضی اشکالات با پلیس به میان آمده.

به روزنامه‌جات خودتان نظر افکنید و ببینید که به جهت وضع آنها در باب امتیاز دخانیات و تغییری که مردم ایران از این بابت داشته‌اند رفتار نمودند شما از وضع احوال آنها ملتفت نیستید.

روزنامه‌نگارهای شما در باب حرکت فوق‌العاده که مجتهد به مسلمین قدغن کرده است که دخانیات استعمال نکنند محض آنکه معلوم نماید که ایرانی‌ها از فقره امتیازی که در باب دخانیات به کمپانی انگلیس داده شده است چقدر متعجب هستند.

و این امتیاز از طرف پادشاه داده شده است محض آنکه دخانیات را به مبلغ بیشتر بفروشند، به نظر چنین می‌آید که روزنامه‌جات انگلیسی حقیقتاً نمی‌دانستند که امتیاز مطلق چه معنی دارد.

و مجتهد بزرگ که در کربلا و قاجار بزرگی که در تهران هست واقفاً چه قسم مردم می‌باشند.

پادشاه ارباب این امتیاز اقدامات سخت از قبیل نفی بلد و تهدید و غره به عمل آورده.

اما در باب فروش تنباکو و سایر امتعه دیگر اولاً باید دانست که وقتی که پادشاه این امتیاز را دادند دخانیات را فروختند یا آنکه مقرر فرمودند که وزرای ایشان عمل دخانیات را به یک نفر خارجی بفروشند، این کار تخطی و تعدی به حقوق ملت بود.

پادشاه زود خطای خود را ملتفت شده‌اند، ولی چون قول داده بودند جرات نکرده‌اند که کمپانی فرنگ را از خود برنجانند.

الحال که این مطالب را می‌نویسم از تهران برای من خبر رسیده که بعضی قرارها داده شده و پادشاه که آنقدر در اقدامات سخت بوده‌اند از حرکت مجتهد بزرگ در کربلا متعجب شده و صل امتیاز دخانیات باطل گردیده است، اما در باب مجتهد بزرگ در کربلا او در حقیقت پاپ ایرانی‌ها می‌باشد،

یک نفر از بالاتر از یک نفری است که (یوس نهم) به پادشاه ایتالیا نمود.
خلاصه به اعتقاد جمیع اشخاصی که از وضع احوال ایران با اطلاع
هستند معلوم می شود که پادشاه به حالت احوال تعجیل در زوال خود می نماید
و احوالی که متوالیاً بطور غفلت از طرف ایشان سر می زند موجب تعجیل در
زوال ایشان است.

در صورتی پادشاه می تواند دفع زوال از خود بنماید که متوجه شده
و در جمیع مطالب دقت مخصوص نمایند.

حال باید دانست چه سبب شد که ایرانی ها معتقدند که دولت انگلیس
مقصودش کمک و تقویت به آنها می باشد.

دلیل این مطلب، به جهت آنکه یک یا دو سال قبل از این سفرای شما
به پادشاه ابرام نمودند که فرمانی بدهند و بموجب آن جان و مال رعایای ایشان
در امنیت باشد.

آیا پادشاه چنین فرمانی را داده اند یا نه؟

و پس از مباحثات طولانی و ابرامات زیاد و تأمل بسیار مضمون
فرمان مزبور به دول ابلاغ شد یا نه؟

آیا اعلیحضرت ملکه انگلیس وقتی که این مطلب را شنیده اند نسبت به
(ملکم خان) اظهار کمال رضامندی فرموده اند یا نه؟

و آیا سفیر شما در تهران در قرار صدور این فرمان شرکت داشت
یا نه؟

و جمیع ایرانی ها معتقد بودند و پس از اینکه چنین فرمان صادر شده
و به دول اروپا ابلاغ گردیده است دول اروپا خصوصاً دولت انگلیس حق
دوئی دارند از اینکه در اجرای مضامین و شروط فرمان ابرام کنند، یا
اینکه اگر تخطی به شروط آن بشود از پادشاه جهت و توضیح بخواهند، -
با این تفصیل اما نتیجه چه شد؟ ۱۱

من که شیخ جمال الدین هشتم به محضی که در ایران وارد شده ام مردم

مرا اسباب انجام آرزوهای خود دانسته‌اند و از این بابت اظهار خوشوقتی می‌نمودند، پادشاه از روی لطف مرا پذیرفتند، و کلمات و مطالب مرا تحسین فرمودند، از قراین و ضمع چنین استنباط می‌شد که صفا قریب دولت ایران زنده خواهد شد. به جهت آنکه برای آن قانونی ایجاد شده و جان و مال مردم در امنیت بوده و زن‌ها و دختران ما از پی ناموسی که نسبت به آنها می‌شود آسوده خواهند بود و مردمان از تعدیات ظالمانه آسایش حاصل کرده همه کارها به‌تغافه خواهند شد.

ولی در این بین غفلتاً مرا دستگیر و نفی بلد و حبس نمودند، دوستان مرا محبوس نمودند و بدون استنطاق آنها را دچار صدمات کردند، پس از این مطلب چشمهای مردم باز شده و بر آنها معلوم کردند که دیگر نباید به وعده‌های پادشاه اعتمادی نمایند، (ولی) چشمهای آنها به طرف دول خصوصاً به طرف انگلیس گردیده است. آیا سفیر دولت انگلیس در تهران یک کلمه اظهار خواهد کرد که توضیح بخواند از اینکه به این نحو تخطی به فرمان مزبور شده است.

یقین است هیچ مطلبی در این مورد اظهار نخواهد کرد.

مملکت ایران هنوز در این موقع اغتشاش متظر پیغامی است.

ولی شماها از جیب خودتان نمی‌ترسید اگر مابین وزرای پادشاه و سفرای شما در تهران تفاه و نقاری شهرت کند ممکن است که اسباب و هن صرقة بانسک بشود بنابراین سفرای شما همگی در تهران سکوت محض اختیار نموده یا در این باب پارلمنت شما به هیچ وجه اعتنایی به این چیزها ندارد یا در باب ایران کمی اطلاع دارد و کمی اعتنا می‌نماید.

مع‌هذا اهل ایران معتقدند که دولت انگلیس قصدش این نیست که اقدامی نکند و جهت آن می‌دانند که دولت انگلیس در کمک نمودن به (کاری باری) آنقدر حاضر و مستعد بود و دولت گراف صرف می‌نماید که تجارت غلام و

کنیز را در افریقا موقوف بدارد، یا اینکه ایرانی‌ها این اعتقاد را دارند،
مع‌هذا دولت انگلیس با اینکه پاره فرمان مزبور در برابر چشم آن دولت
اتفاق افتاده است و حال آنکه در قرار آن فرمان خود فی نفسه شراکت داشته
است مضایقه می‌نماید که در این باب به دولت ایران یک کلمه تهدید یا نصیحتی
ابراز نماید.

من در اینجا آمده از ملت شما خواهش می‌نمایم که در این موقع که
اختشاش برای دولت ایران است و اداریه در مجلس پارلمنت در باب تمذیاتی
که می‌شود در باب فرمان پادشاه ایران سوالات بنمایند و در صورتی که
واقعاً این مسائل به میان آید به‌سفر شما در دربار ایران تعلیمات داده خواهد
شد که وزرای پادشاه ایران را ملاقات کرده و از طرف دولت اعلی حضرت ملکه
انگلیس در باب این مطالب از آنها توضیحات بخواهند اثر معنوی چنین
اقدامات زیاد خواهد بود. به جهت اینکه اسباب اعتبار و اقتدار دولت
انگلیس خواهد شد.

ولی پادشاه معتقدند که شما در رفتارهای ایشان اعتنا نمی‌نمائید و به هر
قسی که میل ایشان باشد رفتار خواهند کرد.

و هرگاه شما به ایرانی‌ها کمک ننمائید یا اینکه جرات این کار
را نکنید دولت روس آماده این کار هست.

هرگاه عجلتاً دولت روس بخواهد که مستقیماً به هندوستان برود اقل
مجبور است که اول به سواحل دریای ایران برود و به جهت انجام خیال خود
البته قائل نخواهد کرد که به سطح صرفه خود به ملت ایران کمک و تقویت
بنماید.

و شما ایستاده‌اید و تماشا می‌کنید و همین قدر بواسطه اسهام
دخانیات و بانک برای خود فایده تصور می‌نمائید.

شعله دوست آشکار و نه دشمن آشکار هستید!!!

و ایران که نمی‌تواند شما را دشمن خود بداند بلکه دوست خود می‌داند

و همین قدر متظر است که یک کلمه از طرف شما ابراز شود و این کلمه نه از برای شما ضرر پولی دارد و نه اسباب این است که شما کشتیهای مرطب دارید، در حقیقت اسباب خطر بجهت بانک و تجارت شما نخواهد بود.

ملت ایران که دچار صدمات بوده و در قید اسیری گرفتار است و مردمان آن شریف و چالاک و قابل هستند - همین قدر متظر است که یک کلمه از طرف یک ملت آزاد و مقتدری ابراز شود - آنچه را که الحال می‌خواهیم همین است، ولی این کلمه که از طرف ملت انگلیس باید ابراز شود باید بزودی بشود قبل از آنکه اشخاص کثیری دیگر در محبسها فانی بشوند و قلوب دیگر شکسته شود و مایه آن ملت بیش از دیگر تلف نشود و هزاران اشخاص دیگر قبیله‌نم گردند پس این کلمه باید قبل از آنکه این مطالب بیشتر از این به ظهور برسد ابراز گردد.

تغییرات در وضع احوال لازم است و هرگونه تغییری باشد بهتر از وضع حالیه خواهد بود ملت ایران چیزی که می‌خواهند تغییرات.

آه و افغان از میان هزاران خانه‌های خراب شده بیرون می‌آید و صدای آن مانند رعد به گوش می‌رسد و آن صدا بالاخره به انگلیس رسیده است و آن صدایی که الحال از همه جا برخاسته است مبنی بر این است که تغییر در وضع حکومت ایران حاصل شود یا پادشاه ایران معزول گردد.....

(سید جمال الدین)

ترجمه نامه تاریخی سید جمال الدین اسدآبادی به مرحوم
 حاج میرزا حسن شیرازی اعلی الله مقامه از بصره به سامره
 بسم الله الرحمن الرحیم

حق را بگویم من دوست داشتم این نامه را (اگر چه به نام شخص خاصی عنوان شده است) به همه دانشمندان تقدیم کنم، چون دانشمندان در هر نقطه ای طلوع نموده و به هر نحوی که رشد کرده و هر کجا یافت شوند جانی هستند که در پیکر دین محمد صلی الله علیه و آله وسلم دمیده شده است. این نامه درخواست عاجزانه ملت اسلام است که به پیشگاه زمامداران عظیم الشان خود نفوس پاکیزه ای که زمام ملت را در کف گرفته اند تقدیم می دارد پیشوای دین، پرتو درخشان انوار الهی، پایه تخت دیانت، زبان گویای شریعت، جناب حاج میرزا حسن شیرازی - خدا قلمرو اسلام را به او محفوظ بدارد و نقشه شوم کفار پست فطرت را بواسطه وجود او به هم زند، خدا نیابت امام زمان را به تو اختصاص داده و از میان طایفه شیعه ترا برگزیده و زمام ملت را از طریق ریاست دینی به دست داده و حفظ حقوق ملت را به تو واگذارده و بر طرف ساختن شک و شبهه را از دلهای مردم جزء وظایف تو قرار داده، چون تو وارث پیغمبرانی، سرزشته کارهایی را به دست سپرده که سعادت این جهان و رستگاری آن جهان بدان وابسته است.

خدا کرمی ریاست ترا در دلهای مردم نصب کرده تا بوسیله

آن ستون عدل محکم شود و راه راست روشن گردد و در مقابل این بزرگی که به تو ارزانی داشته، حفظ دین و مدافعه از جهان اسلامی را نیز در عهده ات نهاده است، تا آنجا که به روش پیشینیان به فیض شهادت نائل شوی.

ملت اسلام، پست و بلند، شهری و بیابانی، دارا و ندار به این عظمت خدائی اقرار نموده و در مقابل این بزرگی زانو به زمین زده سر تعظیم خم می کند.

ملت اسلام در هر پیش آمدی به تو متوجه شده و در هر مصیبتی چشمش را به تو دوخته، سعادت و خوشبختی، رستگاری و رهایی خود را در دست تو می داند، آرزوهایش به تو بسته است، و آرامش توئی، با این حال اگر (برای مدتی که از یک چشم به هم زدن بیشتر نبوده و از گردش به یک پهلوی تجاوز نکند) ملت را به حال خود گذاشته و به آنها توجه نداشته باشی افکارشان پریشان می شود و دلهاشان از بیم به لرزه در می آید و پایه ایمانشان سست می گردد.

چرا؟ چون توده نادان در معتقدات خود جز استقامت و ثبات قلبی که طبقه دانا در عقایدش نشان می دهد دلیلی ندارد، هرگاه طبقه علما در انجام وظیفه ای که بر عهده دارند سستی کنند (یا در نهی از مشرک کوتاهی نمایند، توده حامی دچار تردید و بدگمانی شده و هر کسی از دین بیرون رفته و به عقاید اولیه خود برمی گردد و از راه راست منحرف می شود. پس از این مقدمات متذکر می شوم که ملت ایران با همه مشکلات سخت که دامنگیرش گشته، مشکلاتی که سبب شده است کفار بر کشور اسلامی دست یافته و بیگانگان به حقوق مسلمانان دست بیاندازند و با این حال ترا ساکت دیده و می بینند، با مسؤولیت بزرگی که در عهده داری) به یاری آنها بر نمی خیزی، از خرد بیگانه شده و مشاعرش را از دست داده و دوسر دوراهی شک و یقین، انکار و قبول مانده نمی داند چه بکند و راهش از کدام است، مانند مسافری که در شب تاریک خط سیر خود را گم کرده گاهی از چپ و گاهی از راست می رود، دروادی پنهان و خیالات گوناگون

متحیر مانده چنان دچار یأس و نومیدی شده و چنان راه چاره بهرویش بسته است که نزدیک است گمراهی را بر سرشکاری ترجیح دهد و از شاهراه سعادت منحرف شده اسیر هوا و هوس گردد.

ایرانیان همگی مات و میهوت مانده، از هم می پرسند چرا حضرت حجة الاسلام در مقابل این حوادث سکوت نموده، کدام پیش آمد ایشان را از پاری دین باز داشته، چرا از انجام وظیفه پهلوتی می کنند، چه شده که دین و اهل دین را از نظر انداخته و آنها را زیر دست کفار رها نموده تا هر طور که دلخواهشان هست با آنها بازی کنند و به هر چه می خواهند فرمان دهند.

برخی مردم سست عقیده درباره شما نیز بدگمان شده، خیال می کنند هر چه به آنها گفته اند دروغ بوده، و دین افسانه های به هم آمیخته و دام گسترده ای است که مردم دانا بوسیله آن نادان را صید می کنند، چرا؟

چون آنها می بینند (و همین است) - همه مردم در برابر تو تسلیم اند، همه فرمانبرداری هستند، امر تو در جامعه مسلمانان نافذ است، هیچکس در مقابل حکمت گردنفرازی نمی کند، اگر بخواهی، می توانی با یک کلمه (کلمه ای که از دل مرد حقیقت بیرون آمده و بر سینه اهل حقیقت می نشیند) افراد پراکنده را جمع کنی و با متفق ساختن آنها دشمن خدا و دشمن مسلمانان را پسرانی و شرکفار را از سرشان بر طرف نمایی، این رنج و مشقتی را که دامنگیرشان شده است از آنها دور کنی، از این زندگانی سخت نجاتشان داده به زندگانی گوارا و دلپذیری نایل سازی، تا دین در نظر اهل دین بزرگ و ارجمند جلوه نموده و اسلام با داشتن چنین پیشوائی در دیده ملت محبوب گشته و مقام شامخی داشته باشد.

حق را باید گفت، نورایس فرقه شیعه هستی، تو مثل جان در حق همه مسلمانان حیده ای، هیچکس جز در پناه تو نمی تواند برای نجات ملت برخیزد و آنها نیز به غیر از تو اطمینان ندارند. اگر برای گرفتن حق قیام کنی، همه به پشتیبانی تو برخاسته، آنگاه افتخار و سر بلندی نصیبشان خواهد شد، ولی اگر

به جای خود بنشینند مسلمانان هم متوقف شده و زیر دست می‌شوند، ممکن است وقتی کار به این صورت بماند و مسلمانان رئیس خود را خاموش دیده و ببینند وی آنها را چون گله بدون شبان و حیوان بی‌سرپرست رها کرده این خاموشی را برای خود علنی بدارند، بخصوص وقتی مشاهده می‌کنند که رئیس مذهب در یک اقدامی که همه مسلمانان آنرا واجب دانسته و خطر حتمی در پرهیزش می‌دانند سستی می‌نماید، (حفظ دین، دینی که آوازه آن تا دورترین نقاط رفته و نام نیکش به گوش همه رسیده) - آیا چه کسی برای این کار سزاوارتر از مردی است که خدا در قرن چهاردهم از میان همه او را انتخاب کرده و پیران دین، و حجت بر مردمان قرار داده.

پیشوای بزرگ، پادشاه ایران ست منصور و بدسیرت گشته، مشاشر ضعیف شده، بد رفتاری را پیش گرفته، خودش از اداره کشور و حفظ منافع عمومی عاجز است، لذا زمام کار را به دست مرد پلید بدکردار پستی داده که در مجمع عمومی به پیغمبران بد می‌گوید، به مردم پرهیزگار تهنیت می‌زند، به سادات بزرگوار توهین می‌نماید، با وعاظ مثل مردم پست رفتار می‌کند، از اروپا برگشته، پرده شرم را پاره کرده و خود سری را پیش گرفته پی برده باده‌گساری می‌نماید، با کفار دوستی می‌ورزد، با مردم نیکوکار دشمنی می‌کند، این کارهای خصوصی اوست.

اما آنچه به زیان مسلمانان انجام داده این است که قسمت عمده کشور و درآمد آنرا به دشمنان فروخته که به تفصیل عبارت است از:

۱. کانه‌ها و راههایی که به کانه‌ها منتهی می‌شود و همچنین خطوطی که از مادن به نقاط مهمه کشور متصل است.

۲. کاروانسراهایی که در اطراف خطوط شوسه بنا می‌شود (در تمام کشور) به انضمام مزارع و باغستانهایی که در اطراف این راهها واقع است.

۳. رود کارون و مسافر خانه‌هایی که در حوالی این رود (تا منتهی الیه آن) ساخته می‌شود و همچنین مراستی که تابع این رودخانه است.

۴. راه از اهواز تا تهران آنچه از ساختمانها و مسافر خانهها و باغستانها و مزارع در اطراف آن واقع است.

۵. تنباکسو آنچه لازمه این محصول است (از مراکز کشتزارها، خانههای نگاهبانان و متصدیان حمل و نقل و فروشندوها، هر کجا واقع شده و هر جا ساخته شود.

۶. جمع آوری انگور به منظور ساختن شراب و هر چه از دکان و کارخانه لازم دارد در (تمام کشور)

۷. صابون، شمع و شکر و کارخانههایی که لازمه آنهاست.

۸. بانک (چه میدانی بانک چیست) بانک عبارت از این است که زمام ملت را یک جا به دست دشمنان اسلام داده و مسلمانان را بنده آنها نموده و سلطنت و آقای کفار را بر آنها بپذیرند.

آنوقت این خائن احمق برای اینکه ملت را راضی نماید دلیل پوچی برای کردار زشت خود اقامه کرده و میگوید اینها معاهده موقتی است که مدتش از صد سال تجاوز نخواهد کرد. چه برهانی برای رسوایی خیانتکاران از این بهتر.

نصف دیگر مملکت را هم به عنوان حق السکوت به دولت روسیه داده (اگر ساکت شود) آنها عبارت است از:

۱. مرداب رشت و راه انزلی تا خراسان و آنچه از خانهها و مسافر-خانهها و باغستانها تابع این راه است، ولی دولت روسیه به دماغش خورده و این هدیه را نپذیرفته، او در صدد است اگر این معاهدهای که به تسلیم کشور منتهی می شود به هم نخورد، خراسان را مستعمره خود کرده و بر آذربایجان و مازندران نیز دست بیاندازد، این اولین نتیجهای است که به ریاست این احمق مترقب می شود.

خلاصه این مرد تبهکار کشور ایران را این طور به مزایده گذاشته و خانههای محمد صلی الله علیه و آله و سلم و مسالک اسلامی را به اجنبی می فروشد